

چند اظهار نظر پیرامون مقاله «سیاست امپریالیسم آمریکا و حاکمیت سیاسی نوین در یکسال گذشته»

بیژن هیرمن پور

۲۵ خرداد ۱۳۵۹ (۱۵ ژوئن ۱۹۸۰)



<https://bijan.hirmanpour.net>

۱. در این مقاله بدون آنکه اعلام شده باشد، بالاخره سازمان تحلیل خود را از دولت کنونی (البته نه دقیقاً کنونی، تا قبل از انتخاب بنی صدر) ارائه می‌کند و تا حدی آنچه را که در یکسال گذشته به صورت پراکنده در اینجا و آنجا بیان کرده بود در یکجا جمع آوری می‌کند. مثلاً در اینجا است که برای اولین بار کاملاً روشن می‌شود که سرمایه‌داری ما کاملاً وابسته است ولی گویا این سرمایه‌داری وابسته خود بدو قسمت تقسیم می‌شود: سرمایه‌داری انحصاری و «سرمایه‌ی لیبرال». این هم معلوم می‌شود که در مقابل این سرمایه، پرولتاریا و «اقشار خرد» قرار دارند. همانطور که ملاحظه می‌شود پاره‌ای از مفاهیم که از مدتها پیش مورد استفاده بود ولی معنای روشن آنها معلوم نبود حالا و در اینجا معنایشان روشن می‌شود. ولی در عوض مفاهیم دیگری عنوان می‌شوند که مفهومشان فعلاً روشن نیست. مثلاً همین عبارت «اقشار خرد» که همراه با پرولتاریا در مقابل سرمایه قرار دارند عبارت تازه‌ای است که باید منتظر بود پس از مدتها استفاده از آن، تازه معنایش را اعلام کنند.

به هر حال اگر تمام سرمایه‌ی وابسته است، باید پرسید به چه وابسته است؟ پاسخ معمول باید این باشد که به سرمایه‌ی امپریالیستی. اگر سرمایه‌ی امپریالیستی وابسته است، چگونه خود به سرمایه‌ی انحصاری و لیبرال تقسیم می‌شود؟ آیا این تقسیم بندی را از وابستگی خود اخذ می‌کند و آیا سرمایه‌ی انحصاری نیز خود بدو قسمت انحصاری و لیبرال تقسیم می‌شود؟ یا این انحصاری و لیبرال شدن سرمایه‌ی وابسته، معجزه‌ای است که در سرزمین ما صورت می‌گیرد. این نکته‌ای است که در این جا روشن نیست.

۲. پس از این تقسیم بندی، دیگر تمام تحلیل حول رابطه‌ی این دو بخش از سرمایه‌داری وابسته و «سرمایه‌ی خرد» دور می‌زند و تحلیل‌گر همه‌ی نوسانات جامعه و شیوه‌های گوناگونی را که برای سرکوب نهضت خلق در پیش گرفته می‌شود به سیاست-بازی آمریکا و شک و تردیدهای او در واگذاری قدرت به یک، دو و یا هر سه اینها نسبت می‌دهد. منظور از «سرمایه‌ی خرد» روشن نیست. آیا منظور خرده بورژوازی است؟ در جای دیگر می‌بینیم که فقط از «خرده بورژوازی سنتی» در حکومت صحبت به میان می‌آید و این نیز یکی از آن عباراتی است که حتی در اینجا هم منظور از آن روشن نمی‌شود. بطور کلی تنها این نکته روشن است که شاه و دارودسته‌اش نماینده‌ی «سرمایه‌داری انحصاری» وابسته، بازرگان و سنجابی و بختیار و غیره نماینده‌ی «سرمایه‌ی لیبرال» وابسته و خمینی نماینده‌ی «خرده بورژوازی سنتی» است. ولی می‌توان پرسید کدام سرمایه‌ی انحصاری؟ کدام سرمایه‌ی لیبرال و کدام قشر خرده بورژوازی سنتی و چرا این افراد نماینده‌ی آن طبقات و اقشار هستند؟ تحلیل‌گر، اینها را ظاهراً جزء بدیهیاتی می‌داند که توضیح آنها لازم نیست در حالی که مشکل همه‌ی این تحلیل‌ها در همین جاست. آیا واقعاً مارکسیسم تا این حد مبتدل شده است که به هر آدمی یک جریان اجتماعی را وصل می‌کند یا برعکس انسانها را در جریانات اجتماعی مورد بررسی قرار می‌دهد؟ آیا با هر تغییر روشی که طبقات سلطه‌گر برای ادامه‌ی حکومت خود به آن متوسل می‌شوند، یک تحول پایگاه طبقاتی دولت را نسبت می‌دهد و یا به توده‌ها هشدار می‌دهد که مخصوصاً در دوران استعمار نوین فریب این نیرنگ بازیها را نخورند.

۳. تحلیل‌گر که گویا مردم را از روی حرفهایشان می‌شناسد نه از روی عملشان، صرفاً به جهت این که

دولت شریف امامی به خود نام دولت «آشتی ملی» داده بود، این دولت را کوشش‌هایی دیپلماتیک برای سازمان دادن سازش بین سرمایه انحصاری، سرمایه متوسط و سرمایه خرد سنتی می‌داند، بدون آنکه نشان دهد کدام اقدامات مشخص این دولت این مطلب را ثابت می‌کند. آیا صرفاً ادعای شریف امامی مبنی بر نسبت خانوادگی با روحانیون دلیل تلاش برای سازش با «سرمایه سنتی» در این تحلیل تلقی نشده و آیا اجازه دادن به چند وکیل [مجلس] مزدور جهت انتقاد از دولت‌های سابق، ورود بورژوازی لیبرال به این سازش تلقی نشده است؟ اگر اینها نیست پس چه دلایل مشخص دیگری برای تحقق عملی چنین سازشی وجود دارد؟ آیا کشتارهایی که در آن زمان صورت گرفت دلیل این سازش ملی بود؟ به هر حال نباید از این تحلیلگر خواست که سخنش را با دقت بیان کند. تا جایی که ما می‌فهمیم این تحلیلگر از این تحلیل نه درک حقیقت بلکه نیل به هدف‌های عملی معینی را منظور دارد. او باید نتیجه بگیرد که سرمایه انحصاری که اساس حکومت شاه بود اکنون در قدرت سهیم نیست و این سرمایه انحصاری هرازگاهی آنهم به دعوت «سرمایه لیبرال» (بازرگان) و علیرغم میل «خرده بورژوازی سنتی» (خمینی) به کار در دولت دعوت می‌شود. وقتی این نتیجه گرفته شود، بظاهر، بسیاری از کارهای اپورتونیستی توجیه می‌شود.

۴. در راه نیل به منظور فوق، تحلیلگر دروغ‌هایی می‌گوید که بهیچوجه با واقعیت اوضاع تطبیق نمی‌کند. البته این دروغ با تصور محیلانه‌ای که پس از قیام بهمن، حکام جدید سعی می‌کردند در مردم به وجود آورند و به این ترتیب ارتش را از زیر ضربه جنبش توده‌ای نجات دهند تطبیق می‌کند و آن این است که «ارتش از پای درآمد و سرمایه انحصاری دیگر چیزی در کیسه نداشت که با آن به معامله بنشینند...» کدام ارتش از پای درآمد؟ همان ارتشی که توانست با سرعت آن همه نیروی شبه نظامی را مسلح کند و در کمیته‌ها و سپاه پاسداران به کار مشغول نماید؟ همان ارتشی که یک ماه پس از قیام در سنج با آن «قاطعیت» دست به جنایت زد؟ همان ارتشی که در گنبد یک ماه و نیم پس از قیام عقبه محکم نیروهای مهاجم را تشکیل داد؟ همان ارتشی که بلافاصله خوزستان را قبضه کرد؟ راستی آن کدام ارتش بوده که «از پای درآمده» و این چگونه صنوبری است که یک ماه پس از «از پای درآمدن»، باز از خاکستر خود پدیدار شد؟ یا این دروغی است که به درد این تحلیل می‌خورد و در چند سطر بعد حتی از خاطر تحلیلگر هم می‌رود و به اهمیت ارتش در معامله‌ای که صورت گرفت اشاره می‌کند؟

۵. وقتی کار به اینجا رسید که «سرمایه انحصاری» هیچ چیز در بساط نداشت که با آن به معامله بنشینند ناگزیر از صحنه خارج می‌شود و آنچه برای امپریالیسم آمریکا می‌ماند اینست که حکومت جدید را از «سرمایه لیبرال» و «خرده بورژوازی سنتی» تشکیل دهد. ولی این کار یک لنگی دارد و آن اینست که «سرمایه لیبرال» پس از ۱۵ سال سرکوب اکنون دیگر «نه کوچکترین پایگاهی در میان توده‌ها داشت و نه یک قدرت اقتصادی به حساب می‌آمد.» ولی این لنگی را «خرده بورژوازی سنتی» که تحت رهبری روحانیت قرار دارد، در زمینه پایگاه اجتماعی رفع می‌کند؛ زیرا او از حمایت نهضت توده‌ای برخوردار است. پس از تلفیق این دو، ظاهراً معجون کاملی به وجود می‌آید. «بورژوازی لیبرال» که پایگاه توده‌ای ندارد با روحانیتی که پایگاه توده‌ای دارد متحد

می‌شود. فقط یک لنگی دیگر در کار می‌ماند که ظاهراً تحلیلگر متوجه آن نیست و یا اگر متوجه است به روی خود نمی‌آورد زیرا ممکن است باز پای «سرمایه انحصاری» لعنتی به میان آید. آن لنگی این است که نه «بورژوازی لیبرال» «قدرت اقتصادی به حساب می‌آید» و نه به طریق اولی «خرده بورژوازی سنتی». پس پایگاه اقتصادی این سازش و این دولت را چه کسی تشکیل می‌دهد؟ آیا نه همان «سرمایه انحصاری»؟ نه! اگر همان باشد که این «آنارشیسم چریک‌های فدائی خلق ایران» است که پایگاه اقتصادی دولت‌های قبل و بعد از قیام را یکی می‌داند و برای ارتش در این معامله نقش تعیین کننده می‌شناسد. به هر حال هنوز یکجای کار یعنی آن نیروی «اقتصادی» یعنی اصل کار در این تحلیل می‌لنگد و تا این مسأله روشن نشود هرکار دیگری هر چند هم که لعاب مارکسیستی به آن بدهند مارکسیستی نیست. بهیچوجه نمی‌توان از تناسب نیروهای داخل دولت و از بررسی دولت شروع کرد و به پایگاه اقتصادی آن رسید. چنین کاری از نظر عملی غیرممکن است بلکه برعکس از شناخت جامعه و روابط اجتماعی که حاصل مناسبات تولیدی است میتوان شناخت درستی از عناصر تشکیل دهنده دولت به دست آورد. این الفبای مارکسیسم است.

حتی هنگامی که دولت استثنائی «فوق طبقاتی» بررسی می‌شود، این نظر در مورد دولت از حاصل تحلیل نیروهای طبقاتی به دست می‌آید نه آن که از مشاهده دولت به ترکیب «فوق طبقاتی» آن حکم کنند.

۶. پیش از ادامه این بررسی مطالعه این حکم تحلیلگر خالی از تفریح نیست که «خرده بورژوازی»، «به شرط این که از خرده بورژوازی محافظه‌کار و گذشته‌نگر به خرده بورژوازی انقلابی و آینده‌نگر فراروئیده باشد می‌تواند قدرت سیاسی را قبضه کند». آیا این واپس‌نگری، خصلتی است که شیوه زندگی این خرده بورژوازی به او بخشیده است؟ این چه شرط محالی است که برای او قائل می‌شوند؟ چگونه او می‌تواند آن را رها کند و مترقی و دمکرات شود؟ اگر این خصلت مترقی را نیروئی از خارج به او می‌دهد این نیرو چه نیروئی جز پرولتاریا می‌تواند باشد و در صورتی که پرولتاریا آنچنان رهبری‌ای بر این خرده بورژوازی اعمال کند هنگامی که مسأله تسخیر قدرت مطرح شود حریف زرنگتری از این خرده بورژوازی برای انجام این کار در میدان هست. به هر حال این شرط محال پایه این استدلال عجیب قرار می‌گیرد که چون خرده بورژوازی ما «خرده بورژوازی ولایت فقیه» و واپس‌نگر بود برای آنکه بتواند در عصر حاضر زندگی کند و از آن بالاتر در عصر حاضر حکومت کند دست به دامن «بورژوازی لیبرال» شده بود. حال این «خرده بورژوازی سنتی» به حال آن پیرمرد بی‌سواد روستائی می‌ماند که در لاتاری بلیطش برنده شده است و چون خود راه و چاه کار را نمی‌داند برای رفتن به مرکز و گرفتن جایزه‌اش با یک لوطی شارلاتان که هیچ چیز جز شارلاتانی و آشنائی به راه شهر ندارد، همسفر می‌شود. واقعاً اگر «خرده بورژوازی سنتی» در این جریان قدرت را تسخیر کرده باشد درست مثل آن است که آن را در لاتاری برده باشد. کدام تحلیل مارکسیستی می‌تواند نشان دهد که یکی از عقب افتاده‌ترین قشرهای جامعه بتواند در مبارزه ضدامپریالیستی قدرت را از چنگال امپریالیسم خارج کند و آنوقت این قدرت روی دستش بماند. آیا خود اینها بارها نگفته‌اند که شکست دادن امپریالیسم کار آسانی نیست و تا وقتی که

تمام نیروهای خلقی تحت رهبری پرولتاریا یعنی پیشروترین و نیرومندترین طبقه متشکل نشوند و به مبارزه‌ای جانانه برنخیزند شکست امپریالیسم ممکن نیست؟ حال چگونه مدعی هستند که «خرده بورژوازی واپس‌نگر» که گویا عقلش بیشتر از «ولایت فقیه» برای حکومت کردن به چیز دیگری نمی‌رسد قدرت به چنگش افتاده و آنوقت «بورژوازی لیبرال» را عصای دستش می‌کند.

نکته دیگر که در اینجا جالب است این است که تحلیلگر با آنکه کاملاً مراقب است که از روحانیتی که فعلاً دستگاه بورکراسی دولتی را بطور جزئی اشغال کرده، و مخصوصاً از خمینی، چهره‌هایی مبارز و سازش‌ناپذیر تصویر کند - و تمایل عملی او در این سمت است - در اینجا همه اینکارها حتی برقرارکردن عقد اتفاق بین خرده بورژوازی سنتی (خمینی) و سرمایه لیبرال (بازرگان) را نیز به آمریکا نسبت می‌دهد. همه این کارها را اوست که می‌کند. اوست که برای «خرده بورژوازی سنتی» که زبان امروزی نمی‌داند مترجم «لیبرال» تهیه می‌کند. اگر این را بپذیریم و قبول کنیم که همه اینها را آمریکا سرهم کرده... وای برما! آیا سازمانی که خود را «مارکسیست-لنینیست» می‌پندارد و برخلاف چریکهای فدائی خلق ایران «آنارشیست» نیست، می‌تواند گوینده چنین سخنانی باشد؟ مگر همین تحلیلگر (که پائین‌تر حتی به کسانی که در مورد اینها از «ارتجاع» سخن می‌گویند، انتقاد می‌کند) حاضر است بپذیرد دولت بازرگان که به دست خمینی سر کار آمد، آن طور که اینجا ادعا شده دست پخت آمریکاست؟ ولی اصل مطلب در همین جاست. کسانی که بیشتر از آن مارکسیستند که بتوانند قبول کنند بهترین راه شناخت هر دولتی رجوع به روابط اقتصادی و اجتماعی جامعه است - چه آنچه در حال حاضر وجود دارد و چه آنچه این دولت درصدد برقراری آنست - باید در اینجا این سؤال را پاسخ دهند که صرفنظر از اختلافاتی که در بستگی اشخاص به طبقات داریم آیا دولت پس از قیام بهمن چگونه بوجود آمد؟ آیا خمینی و بازرگان این «قدرت» را در مبارزه با امپریالیسم به دست آوردند یا در سازش با او؟ اگر بتوانید از این تحلیلگر پاسخی بگیرید که بعد آن را نادیده نگیرد و برای شما روضه ضدامپریالیست بودن حتی نیروهای «واپس‌نگر» و «ارتجاعی» را نخواند و از حماقت کسانی که این مسأله ساده را نمی‌فهمند که ممکن است یک نیروی ارتجاعی هم ضدامپریالیست باشد دچار تعجب نشود، زرنگی کرده‌اید. اگر پاسخ بدهند که این دولت حاصل «سازش» بوده است همانطور که در اینجا ظاهراً توضیح داده شده است باید به آنها گفت پس دیگر افسانه سازش‌ناپذیری رهبر «خرده بورژوازی سنتی» و داستان فریبکاری «بورژوازی لیبرال» را به کناری بگذارید و دقیقاً برای مردم توضیح دهید که پس از این سازش چه روی داد. همانطور که توضیح می‌دهید چگونه آموزگار و فضای باز سیاسی، شریف امامی و دولت «آشتی ملی»، ازهاری و حکومت چکمه و بختیار و سوسیال دموکراسی هیچیک از این شیوه‌ها نتوانست نهضت خلق را خاموش کند و سرانجام از هم پاشید، همانطور هم توضیح دهید که همین نهضت نیز پایه‌های این سازش را سست کرد و الزاماً راههای جدیدی می‌بایست در پیش گرفته شود و درپیش هم گرفته شد.

۷. در بالا دیدیم که تحلیلگر هیچ چاره‌ای ندارد جز این که بپذیرد دولت خمینی-بازرگان گویا حاصل «طرح سوم جرج بال بوده که نهادهای خودجوش انقلاب» (که تحلیلگر موقع شناس در ضمن

برشمردن آن برای خوشایند «صاحبان قدرت کنونی»، «نهادهای خودجوش» ضدانقلابی!! را نیز با آن مخلوط می‌کند: شوراها کارگری در کنار کمیته‌ها! مانع تحقق کامل آن توسط بازرگان شده‌اند. ولی وقتی پایین می‌آئیم می‌بینیم که تحلیلگر ما یک طرف این سازش یعنی خمینی را کنار زده و تمام سازشکاری‌ها را به گردن بازرگان می‌اندازد. گوئی این همان «خرده بورژوازی سنتی» نیست که خودش به دست خودش آن «لیبرال» را حتی «در رأس دستگاه بوروکراسی و ارتش» قرار داده است. نه قضیه به این صورت نیست! هر چیزی را سرچایش بخوانید و حرفها را بی‌جهت کش ندهید! قضیه از این قرار است که «قدرتی که خارج از دستگاه رسمی بود همچنان تحت اتوریته روحانیت ضدامپریالیست که همگی رهبری آیت اله خمینی را می‌پذیرفتند، قدرتمند عمل می‌کرد».

اگر تاکنون شاهد تردستی‌ها و نیرنگ بازیهای «بورژوازی لیبرال» بودیم، اکنون شاهد شعبده بازی و یا آنچه‌ان که خودش بهتر می‌پسندد اعجاز «خرده بورژوازی سنتی» هستیم. از یکسو رهبر این «خرده بورژوازی سنتی» در کار سازش و [تبانی با] دولت سازش است و سفارش پذیرفتن بازرگان (که گویا در «سازشکاری» او و دولتش هیچکس تردیدی ندارد). را به مردم می‌کند و در «قدرت» با او شریک می‌شود و از سوی دیگر «در خارج» از این دولت، رهبری «قدرتمند» مبارزه ضدامپریالیستی را به کمک «قدرتی» که خارج از این «دستگاه رسمی» قرار دارد به دست می‌گیرد. مسأله بسیار پیچیده است. چرا چنین است؟ چرا این کسی که خودش همه قدرت در دستش است و حتی خودش به دست خودش لیبرالها را در «رأس بوروکراسی و ارتش» جای می‌دهد، در بیرون از آن و علیه آن، دست به کار می‌شود؟ و یا آنکه حقیقت چیز دیگری است و آن قدرتی که بنظر این تحلیلگر «خارج از دستگاه رسمی» می‌آید جزئی جدانشدنی از همین «دستگاه رسمی» است که نه به شیوه عادی بلکه به شیوه غیرعادی یعنی به آن شیوه‌ای سازمان یافته که برای مهارکردن یک نهضت وسیع توده‌ای - که هر لحظه عمق و دامنه بیشتری می‌یابد - لازم است سازمان بیابد؟ یک مطلب دیگر نیز در این مورد بگوئیم و بگذریم و آن این است که صرفنظر از سخنان این «رهبر خرده بورژوازی سنتی»، او در این مدت به کدام مبارزه ضدامپریالیستی «بطور قدرتمند» دست می‌زند؟ ولی مصلحت آنست که تحلیلگر ما این مطلب را طرح کند، اگرچه فاکت مشخصی در دست نداشته باشد؛ و همین مصلحت است که تحلیلگر به ادعای خودش مارکسیست-لنینیست را وامی‌دارد که در تحلیل خود ساده‌ترین اصول مارکسیستی را زیرپا بگذارد و خود را آماده کند تا در مصاحبه تلویزیونی حتی لهجه مارکسیستی را هم کنار بگذارد.

۸. ولی تحلیلگر ما هرچه بخواهد واقعیات را تحریف کند تا چهره این به اصطلاح «خرده بورژوازی سنتی» را بیاراید یک واقعیت را نمی‌تواند انکار کند که جنگ کردستان به فرمان و عمدتاً بوسیله نیروئی که همین «خرده بورژوازی سنتی» بسیج کرده بود آغاز شد (البته این بیان مسائل به زبان تحلیلگر است و الاً موضع ما مشخص است و ما بارها تصریح کرده‌ایم که کل این دولت را با تمام تناقضاتش یک دولت واحد می‌دانیم که وظیفه‌اش همان وظیفه‌ایست که بر عهده هر دولتی است). ولی پس از توصیف جنگ کردستان و پاره‌ای از آثار آن، با این جمله به تیره کسانی برمی‌خیزد که دستشان تا آرنج در خون خلق گرد فرو رفته است: «عقب ماندگی ذهنی خرده بورژوازی یک بار

دیگر او را مستقیماً در همان دامی افکند که امپریالیسم آمریکا برایش تدارک دیده بود. و بلافاصله سعی می‌کند جنبهٔ دیگر کار این موجود را به رخ خوانندهٔ خود بکشد و باصطلاح اساس تئوریک «عملکردهای اخیر سازمان» را ارائه دهد: «اما خرده بورژوازی تنها نیمی از توصیه امپریالیسم را می‌پذیرد و همهٔ تلاش خود را صرف سرکوب جنبش کمونیستی و بطور کلی جنبش انقلابی میکند بی‌آنکه دست دراز شده سرمایهٔ انحصاری و انحصارات جهانی را مستقیماً بفشارد» و غافل است (و یا خود را غافل نشان می‌دهد) از این که «انحصارات جهانی» دست خود را به سوی سرزمین‌هائی که در آنها آرامش کامل برقرار نیست و «امنیت سرمایه» تأمین نمی‌باشد اصولاً دراز نمی‌کنند. آنها در این سرزمین‌ها فقط یک چیز می‌خواهند و پس از تأمین آن یک چیز است که حاضرند دستهای‌شان را دراز کنند و آن همانا سرکوب «جنبش کمونیستی و نیروهای انقلابی» است و کسی که این کار را در این مرحله انجام دهد یا مستقیماً عامل خود امپریالیسم است و یا متحد طبیعی او. پس از آنکه این کار انجام شد و «امنیت» برقرار گردید، آنگاه تازه دستهای «انحصارات امپریالیستی» دراز می‌شود و در آن هنگام کسانی که با یاری امپریالیسم نهضت خلق را سرکوب کرده‌اند نه تنها این دستها را می‌فشارند بلکه ناچارند از ترس خشم خلق بر آنها بوسه بزنند. چرا این تحلیلگر می‌خواهد نفهمد! که در شرایط ناامن کنونی این خود «انحصارهای امپریالیستی» هستند که رغبتی به سرمایه‌گذاری در ایران نشان نمی‌دهند نه تمایلات ضدامپریالیستی این یا آن شخص که در قدرت سهیم است. چقدر از این «سرمایهٔ انحصاری» خواسته شده است که بیایند و کار را شروع کنند و کارهای شروع شده را به پایان برسانند ولی آنها همچنان ناز می‌کنند.

سرمایه، «امنیت» می‌خواهد. پس وظیفهٔ اساسی کنونی نوکران سرمایه برقراری این «امنیت» است و ما می‌دانیم که برقراری «امنیت» برای انحصارهای امپریالیستی معنایش سرکوب کامل «جنبش کمونیستی و نیروهای انقلابی» می‌باشد و در این مورد یک چیز دیگر هم می‌ماند و آن این است که تجربه سیاست نواستعماری نشان داده است که بهترین راه مبارزه با نیروهای ضدامپریالیست در یک کشور وابسته آنست که نیروی سرکوب خود را در پوشش سخنان ضدامپریالیستی استتار کند.

۹. در سطور بعد تحلیلگر که گویا وظیفهٔ مشاطه‌گریِ چهره این «سرمایه خُرد» از شکستِ کردستان برگشته را دارد، از او چهره قهرمان تنهائی را می‌سازد که هزاران نیروی اهریمنی بر علیه او دست اندرکارند: از یزدی «مورد اعتماد» و چمران گرفته تا بازرگان و شریعتمداری و برژینسکی. بدون آنکه بیان کند که چگونه همهٔ اینها علیه این قهرمان تنها با هم دست به یکی کرده‌اند!! بسیاری از اینها که اساساً دست پروردهٔ خود این قهرمانند و تمام هویت و موجودیت سیاسی خود را از «فرمان» او دارند! ولی به هرحال این وضعِ غم‌انگیز برای این قهرمان تنها لازم است تا بتوان به کمک آن، آنچنان احساساتی برانگیخت که حمایت «سازمان» را از کسانی که از قتل عام «قارنا» می‌آمدند توجیه کند.

۱۰. سرانجام این قهرمان تنها با یک عمل جادویی همه سحرهائی را که ساحران بر علیه او کرده بودند باطل می‌کند: حمله به سفارت آمریکا، که بنا به تحلیل تحلیلگر، «کاملاً مضمون خرده

بورژوازی» داشت و «برجسته‌ترین نمود تمایلات آنارشیستی و خشم-آهنگ یک خرده بورژوازی عقب مانده» بود، به یک ضربه قهرمان را بر تمام دشمنانش پیروز می‌کند و او که این عمل را هم از لحاظ «تاکتیکی» و هم از لحاظ «سازمانی» با آن جملات پرطمطراق به طبیعت خرده بورژوازی و آنارشیسم نهفته در این طبیعت نسبت می‌دهد حتی یک لحظه هم به این فکر نمی‌افتد که با جملات ساده برای خواننده خود بگوید که راستی این حمله چگونه «سازمان» یافت و چرا به این سادگی به موفقیت رسید زیرا «تاکتیک» اشغال سفارت فی‌نفسه در «فرهنگ مارکسیستی» با طبیعت «خرده بورژوازی» ارتباطی ندارد و کافی نیست که بگوئیم چون سفارت اشغال شده است پس «آنارشیسم» بوده و چون «آنارشیسم» است، «خرده بورژوازی» است.

اینجا دیگر باید آن شیوه تحلیل در مورد شناخت طبیعت آنارشیستی چریکهای فدائی خلق ایران را کنار گذاشت. اگر یک گروه فاشیست سفارتی را اشغال کرده نمی‌توان باز از «آنارشیسم» و «طبیعت خرده بورژوازی» صحبت کرد. به همین دلیل است که شناخت مبادی و سازماندهی قبلی «اشغال سفارت» برای شناخت طبیعت این عمل کاملاً حیاتی است.

چه کسانی حمله به سفارت را سازماندهی کردند؟ این را معلوم کنید و بعد به سراغ تعیین «پایگاه طبقاتی» اشغال سفارت بروید. چه نتایجی از آن حاصل شد؟ اینها هم بطور عینی بررسی کنید تا عملکرد واقعی اشغال سفارت را بفهمید. پس از آن در متن جامعه چه تحولاتی پیش آمد؟ این جریان را هم بررسی کنید تا وضع کنونی مسئله اشغال سفارت را درک نمائید. بدون همه اینها اشغال سفارت را به «طبیعت خرده بورژوازی» و تمایلات «آنارشیستی» او نسبت دادن چه مفهومی جز توجیه اعمال «سازمان» پس از واقعه اشغال سفارت دارد.

در همین مقاله هم بطور ناقصی نشان داده شده است که اشغال سفارت حوض مقدسی بود که همه کسانی که دستشان بخون خلق کرد آلوده بود در آن در مقابل چشم مردم این خون را از دستهای خود شستند و آب تبرک بر سر خویش ریختند. در آن آغاز هیچکس مخالف نبود و همه آنهاست که امروز مخالف خوانی می‌کنند خود پیام‌های غرّا برای جهانیان می‌فرستادند و مفهوم اشغال سفارت را برای برهنگان آفریقا توضیح می‌دادند و کسانی که خود از قتل عام می‌آمدند پیراهن عثمان قتل عام‌های آمریکا را بلند کردند و شبانه روز و با تمام وجود در خدمت «دانشجویان پیرو خط امام» بودند. همه اینها آن روز به این «اشغال» احتیاج داشتند، خواه خود سازماندهنده آن بوده باشند یا نه، این تأثیری در اصل قضیه ندارد. خواه اشغال کنندگان سفارت این نتیجه را از کار خود خواسته باشند یا نه، این نتیجه از آن حاصل شد. امپریالیسم آمریکا نیز از این اشغال سفارت سود خاص خود را برد. او توانست بدون آنکه کسی به او اعتراض کند، نیروی بزرگی در کنار سواحل ما مستقر نماید. حتی کارتر هم از فریادهای «مرگ بر کارتر» جلوی سفارت سود برد. پس از ماجرای سفارت، آمارها نشان دادند که محبوبیت او بالا رفته است و مردم ما نیز از این کار درس‌های بسیار گرفته‌اند و بیش از پیش شیوه صحیح مبارزه با آمریکا را آموختند و در مقابل جریان‌ات انحرافی در آینده بیش از پیش هشیار شدند، ولی این که همین جریان اشغال سفارت که در آغاز همه را گرد هم جمع کرده بود، خود در جریان پیشرفت خود بیش از پیش باعث تفرقه هیئت حاکمه شد

نیز به طبیعت این عمل مربوط نیست، به طبیعت دردی مربوط است که این درمان نیز برای آن کارگر نیفتاد و به ضد خود تبدیل شد. ولی با وجود همه آشفتگی‌هایی که در داخل هست و حتی دوربین فیلمبرداری را بدنبال اوراق فتوکپی به راه می‌اندازند، این اسرارآمیز می‌نماید که آمریکا از نتیجه کار کمیسیون تحقیق راضی است. به هر حال همه آنچه گفته شد فقط نمود خارجی واقعه است. ولی وقتی می‌توان از «تاکتیک و سازماندهی» سخن گفت که واقعاً بدانیم چه کسانی و با چه دلائلی و با چه زمینه چینی‌هایی به اشغال سفارت دست زدند و چه چیزهایی بدست آوردند؛ و در رفت و آمدهای زیادی که صورت گرفت، واقعاً چه گذشته است. اینها همه ظاهراً حتی برای این تحلیلگر که آنچنان به عمق قضایا فرورفته نیز مبهم است و یا اگر روشن است، در این تحلیل منعکس نیست و بدون اینها نمی‌توان آن رابطه کذائی با خرده بورژوازی را برقرار کرد.

یک مطلب دیگر را نیز در اینجا بگوئیم و از این موضوع بگذریم. اگر عمل اشغال سفارت یک عمل آنارشستی و ناشی از طبیعت خرده بورژوازی است، چرا به جز بعضی «نیروهای پراکنده چپ» تقریباً همه نیروها از اشغال سفارت به نوعی پشتیبانی کردند؟ آیا ناگهان «همه نیروها» رهبری آنارشستی را پذیرفته بودند؟

ما با آنها که «مارکسیست-لنینیست» نیستند کاری نداریم. آنها هم خودشان ادعائی ندارند، ولی دیگر «مارکسیست-لنینیست»ها چرا؟ چرا مدعیان تشکیل «صف مستقل طبقه کارگر» در این زمان - که به قول همین تحلیل بهیچوجه همه واقعیات را هم منعکس نمی‌کند - که بر اثر شکست هجوم به کردستان، نیروهای کمونیستی و چپ از رشد بیسابقه‌ای برخوردار شده بودند و بین مردم سراسر کشور وجهه زیادی کسب کرده بودند و به سمت «تشکیل صف مستقل طبقه کارگر» و تأمین رهبری کمونیستی نهضت گام بزرگی برداشته شده بود، این مدعیان «مارکسیسم-لنینیسم» حتی می‌خواستند کارگرانی را که بیشتر خواستهای صنفی داشتند به زیارت ضریح «لانه جاسوسی» ببرند (مقاله آنارشستها و اکونومیستها)؟ چرا «مارکسیست-لنینیست»ها با فرمانی که از طرف «آنارشیسیم خرده بورژوازی» صادر شد، به جست و خیز برخاستند و پرولتاریا را به دنباله روی از او تشویق کردند؟ آنهم در زمانی که به قول خودشان جنگ کردستان آن زمینه مساعد را برای رشد جنبش کمونیستی فراهم کرده بود؟ چرا باز توده‌ها را به زیر پرچم خرده بورژوازی و آنهم «خرده بورژوازی آنارشست عقب مانده» راندند و حتی به این کار افتخار می‌کنند و کسانی را که زیر این بیرق سینه نزدند با لفظ «برخی نیروهای پراکنده چپ» به تمسخر می‌گیرند؟ وانگهی مگر اینها همان «مارکسیست-لنینیست»هایی نیستند که مرتباً هشدار می‌دادند که چریکهای فدائی خلق ایران «آنارشست»اند و در «شرایط کنونی» به نهضت «لطمات جدی» وارد می‌کنند و مدام طبقه کارگر را از آن برحذر میدارند؟ چگونه اینبار خود، طبقه کارگر را به دنبال عمل آن «خرده بورژوازی عقب مانده» راندند؟ این «آنارشیسیم» چیست که در نزد اینها آنقدر ناپسند و در نزد آنها آنچنان پسندیده است؟

اصولاً چه سحری در این «خرده بورژوازی سنتی» نهفته است که حمله و سرکوبش به چشم «مارکسیست - لنینیست»ها «در دام آمریکا افتادن» جلوه می‌کند و «آنارشیسیم»ش قابل حمایت

است و دشنام‌گوئیش توطئه چینی «قطب زاده»؟ اگر این دانشجویان که کسی از هویت سیاسی آنها آگاه نیست، این قدرتی را که «پشتیبانی» آن نیروها به آنها داده در شرایط حساس بر علیه همان نیروها بکار بگیرند، آنگاه در مورد این «پشتیبانان» چه باید گفت؟ چگونه «مارکسیست-لنینیست»ها چشم بسته به دنبال جریان حرکت می‌کنند و خیلی که بخواهند خودشان را توجیه کنند می‌گویند این «خرده بورژوازی سنتی آنارشیست عقب افتاده» است که ما به دنبالش می‌رویم و این‌ها باز هم خود را هوادار «صف مستقل پرولتاریا» می‌خوانند و به دیگران نسبت «پوپولیست» بودن می‌دهند؟

۱۱. در قسمت آخر این تحلیل، تحلیلگر بار دیگر در خیال خود دشمنانی را که در مقابل «خرده بورژوازی سنتی» مورد علاقه خود می‌بیند مورد تحلیل قرار می‌دهد و شعارهای ضدارتجاعی همه آنها را بازگو کننده خواست امپریالیسم و «بورژوازی لیبرال» در این مرحله در قبال وی جلوه می‌دهد. البته این که جریان به این صورت نیست اثباتش بیشتر به عهده خود آن کسانی است که این شعارها را طرح می‌کنند ولی تحلیلگر، قصدش از این سخنان توجیه اعمال گذشته و برنامه آینده خویش است.

ما در این زمینه فقط یک سخن داریم که می‌گوئیم و به این بحث خاتمه می‌دهیم: همه آنها که در جناح‌های مختلف هیأت حاکمه موجود به دنبال برنامه مبارزاتی خود می‌گردند، چه به حمایت از دسته‌ای و برضد دسته‌ای دیگر شعار «مرگ بر ارتجاع» بدهند و چه برعکس شعار «مرگ بر امپریالیسم» بدهند، هر دو در تحلیل نهائی دستاویز همین هیأت حاکمه قرار می‌گیرند و ناگهان بخود می‌آیند که «لیبرال» مورد علاقه‌شان «مرتجع» از کار درآمده و یا «مرتجع» مورد علاقه‌شان «لیبرال» شده. البته سودجستن از تضادهای داخلی هیأت حاکمه بسیار کار لازمی است ولی برنامه مبارزاتی احزاب و سازمانهای سیاسی مارکسیست-لنینیست را باید تحلیل روابط طبقات و نیروهای امپریالیستی تعیین کنند.

۱۲. نکته جالب دیگر این است که این تحلیل بهیچوجه به حال حاضر نمی‌رسد و موقعیت بنی صدر را روشن نمی‌کند و در مورد او ظاهراً همان جمله اپورتونیستی معروف «ما از اقدامات ضد امپریالیستی فلانی پشتیبانی می‌کنیم» همچنان رهنمود عمل است.

با ایمان به پیروزی راهمان
چریکهای فدائی خلق ایران
۲۵ خرداد ماه ۱۳۵۹

مقاله: «سیاست امپریالیسم آمریکا و حاکمیت سیاسی نوین در یکسال گذشته»

سیاست امپریالیسم امریکا و حاکمیت سیاسی نوین در یک سال گذشته

ملی "و با به زبان شریف امامی " دولت آشتی ملی " آغاز می شود.
رفت و آمد های رمزی کلارک و سپس ماموریت هویزر دقیقاً در همین چارچوب صورت می گیرد. حجتاً اجرای طرح دوم ، بورژوازی لیبرال می گوید " شاه با سلسله سلطنت کند ، نه حکومت " او با این شعار می گوید راهی برای محدود کردن نفوذ سرمایه انحصاری پیدا کند تا سرمایه متوسط و تاحدودی سرمایه خرد هم نتوانند راهی به درون حکومت پیدا کنند.
از سوی سرمایه لیبرال بازرگان و سنجایی راه عنوان واسطه های اصلی جوش دادن معامله بین تهران و پاریس به پرواز درآوردند. در زندان جمشیدیه به کماح نیازوران و از نیازوران به نوفل لوشاتو.
و این در شرایطی است که جنبش توده های با مسوچ وسیع اعتصابات کارگری قوت تازه ای می یابد. امریکایی حاضر می شود که برای جلوگیری از شکست کامل طرح دوم امتیازهایی بدهد. او می پذیرد " اختلاف طبسی بدون شاه صورت گیرد. او به عنوان آخرین راه حبل قابل قبول پیشنهاد می کرده های شاه ، ارتش مورد مذاکره قرار گیرد.
چانه زدن ها روی این طرح سازش با حدت و شدت خاصی آغاز می شود، بازرگان ، بهشتی ، قوه باغسی و سنجایی اعضای معروف ارکستر سازهای ایرانی سازشیر نظر هویزر تمرین های تازه ای را شروع کردند. ابتدای غلامحسین صدیقی به عنوان محفل توافق می شود ولی بالاخره بختیار به میدان می آید.

تضمین امپریالیسم جهانی در گوا دلوب قطعی شد که " شاه " این یگانه شانس حاکمیت انحصاری سرمایه انحصاری وابسته و سازمانگر اصلی دستگاه دیکتاتوری نگهبانان " باید برود " و هیچ نوع سازشی که بگردن آن همان نمایندگان سابق سرمایه انحصاری باشد امکان پذیر نیست. بخصوص این نکته روشن شد که مقاومت بیشتر امکان سازش های بعدی را هم به شدت و به سرعت به مخاطره خواهد افکند جنبش توده ای نیرومندتر از آن بود که با مقاومت رژیم شاه به جنگ فراگیر مسلحانه توده های بدل نشود. چیزی که بخصوص امپریالیسم امریکا بیش از دیگران از آن زبان می برد.
سرمایه متوسط لیبرال (خلیلی خوب از میزبان خطبوری که از جانب جنبش توده های سرمایه داری را تهدید می کرد ، مطلع بود. او با بهره گیری از تزلزل و تردید و نگرانی خرد بورژوازی از گسترش جنبش توده های خارج شدن کنترل اوضاع از دست خودش او را به پذیرش طرح مشترک برای مبارک کردن اوضاع فرامی خواند.

خرد بورژوازی نیز می گوید از هر ابرامپریالیسم جهانی و سرمایه داری وابسته از وقوع جنگ توده ای حداکثر استفاده را ببرد و پیروزی خویش را سهل الوصول تر گرداند.
او مرتباً هشدار می داد " شاه رفتنی است " و حالاکه شاه رفتنی است ، هرچه زودتر برود بهتر است. زیرا اگر در برکنند قطعا مهار از دست همه ما خارج خواهد شد. سیر وقایع نیز تأیید کرد که چنین می شود چنانچه چنین می شد ، چیزی کمتر از شق چهارم با پنجم مورد پیش بینی حرج بال به وقوع نمی پیوست. در آن صورت اقتدار سیاسی در اختیار کمونیست ها و خرد بورژوازی انقلابی قرار می گرفت و هر دو لایه طبقه سرمایه دار از حاکمیت بطور کامل طرد می شد.
از این نظر بسیار طبیعی بود که بورژوازی لیبرال از اجرای این طرح سازش از آن نظر خوشبین باشد که این طرح می تواند جلوی پیشرفت و تحقق شق چهارم را بگیرد.

بورژوازی نیز می گوید پس از حذف " دربار سلطنتی دولت " بارکن قدرت حاکمیت سرمایه انحصاری یعنی ارتش کنار بیاید و این از نظر خوشبین امپریالیسم امریکار " مثبت ترین " و " عاقلانه ترین "

عبیه در صفحه ۸

هریک طرح مشخصی را به وزارت خارجه امریکا توصیه می کند.
ما در فرهنگ مارکسیستی پنج شقی را که حرج بال به مثابه ۵ حالت احتمالی ممکن ارزیابی می کند در قالب زیر خلاصه می کنیم:
۱- حالتی که حاکمیت در اختیار کل طبقه سرمایه دار قرار گیرد. یعنی سازش بین سرمایه انحصاری که قدرت را بطور درست در اختیار دارد با بورژوازی لیبرال صورت گیرد و بورژوازی لیبرال در حاکمیت سیاسی شریک شود.
۲- حالتی که حاکمیت در اختیار کل طبقه سرمایه دار (بخش انحصارگرو بخش لیبرال) و سرمایه خرد قرار گیرد. دولتی تشکیل شود از نمایندگان سرمایه انحصاری ، سرمایه لیبرال و سرمایه خرد.
۳- حالتی که سرمایه انحصاری از حاکمیت طرد شود و اقتدار سیاسی در اختیار نمایندگان سرمایه لیبرال و سرمایه خرد قرار گیرد.
۴- حالتی که طبقه سرمایه دار (انحصاری و لیبرال) از حاکمیت طرد شود و حاکمیت از نمایندگان سیاسی سرمایه خرد و طبقه کارگر تشکیل شود. قدرت برتر از آن سرمایه خرد باشد.
۵- حالتی که طبقه سرمایه دار بطور کامل از حاکمیت

✱ حرج بال ، مشاور سیاسی وزارت خارجه امریکا ، در اوایل پائیز ۵۷ پس از قبول اینکه رشد جنبش توده ای ادامه حاکمیت انحصاری سرمایه انحصاری وابسته را غیرممکن ساخته ، پنج آلترناتیو احتمالی حاکمیت سیاسی را مورد ارزیابی قرار می دهد.

طرد شود و قدرت در دست نمایندگان طبقه کارگر و سرمایه خرد قرار گیرد. قدرت برتر از آن طبقه کارگر باشد.

طرح اول حرج بال که عمر دیکتاتوری بلامنسازع سرمایه داری را مشخصاً پایان یافته می بیند ، به دولت امریکا توصیه می کند که بکوشد با تقویت لیبرال ها - بهترین و مطمئن ترین شریک را برای رژیم شاه برگزیند. امپریالیسم امریکا مطابق طرح اول حرج بال عمل می کند. در اوایل پائیز ۵۷ هنوز فکر می کنند که تنها راه حفظ نظام سرمایه داری وابسته تقویت بخش لیبرال سرمایه داری وابسته و شرکت دادن وی در حاکمیت است. این سیاست امپریالیسم امریکا در ایران با استقبال وسیع لیبرال ها مواجه می شود. آنها شمار کهنه و گسرد گرفته بورژوازی ملی را از جمله دان تاریخ بیست و نهم می آورند و دم می گیرند که " شاه باید سلطنت کند نه حکومت ". قانون اساسی باید اجرا شود. " مجلس رستاخیزی باید منحل و هرچه زودتر انتخابات آزاد انجام شود "

با این شعارها در واقع لیبرال ها به شاه می گفتند که " امریکا هم موافق است که ما لیبرال ها با تودع حاکمیت شریک باشیم ". لیبرال ها در آن روزها کوشیدند با تبلیغ هرچه وسیع تر این شعارها کاری کنند تا شاه بتوانند جنبش توده ای را وسیله ای سازند برای پسر کردن جای خالی خود در حاکمیت سیاسی که برای مدتی بیش از ۱۵ سال خالی مانده بود.
طرح اول " حرج بال که با استقبال وسیع لیبرال ها مواجه بود. این بود که " شاه سلطنت کند و فرمانده کل قوا باقی بماند. " امینی ، بازرگان ، سنجایی ، یا هرکس دیگری از این قماش نخست وزیر شود و بدین وسیله حاکمیت متزلزل سرمایه انحصاری به حاکمیت کل طبقه سرمایه دار تبدیل شود و منافع تمام طبقه ملحوظ گردد.

اما این طرح دیرتر از آن به اجرا گذاشته شد که دردی از رژیم بحران زده و ورشکسته شاه که جنبش توده ای آن را به لب گور کشانیده بود ، درمان کند. از آن پس امپریالیسم امریکا " طرح دوم " خود را به اجرا می گذارد. کوشش های دیپلماتیک وسیعی برای سازمان دادن سازشی بین سرمایه انحصاری ، سرمایه متوسط و سرمایه خرد سنتی و تشکیل یک " دولت ائتلافی

برای اتخاذ یک سیاست و خط مشی درست در جنبش ضد امپریالیستی - دمکراتیک خلق های ایران ، ارزیابی دقیق سیاست امپریالیسم امریکا که در طول ۲۵ سال گذشته بحران را تحت سلطه خود داشته است ، یک ضرورت مبرم است.

پیکار ضد امپریالیستی - دمکراتیک خلق های ایران پیکاری است که یک سوی آن طبقه سرمایه دار و در سوی دیگر پروتاریا و افشار خرد قرار دارند.
مطابق هزاران نشانه موجود پشتوانه اصلی حاکمیت و حیات طبقه سرمایه دار ایران وابستگی به امپریالیسم جهانی به سرگردگی امپریالیسم امریکاست.
اینجاست که می بینیم مبارزه ضد سرمایه داری (که تماماً وابسته است) از مبارزه ضد امپریالیستی و مبارزه ضد امپریالیستی از مبارزه ضد سرمایه داری نه تنها جدا نیست بلکه اساساً این دو مبارزه از همدیگر غیرقابل تفکیک است.

با گسترش بحران عمومی سرمایه داری وابسته ایران که تا بن دندان از فراز و فرود بحران های عمومی اردوگاه امپریالیستی متأثر است ، در حکومت متمرکز و منسجم سرمایه انحصاری وابسته شکاف افتاد و باعث گرفتن بحران اقتصادی و شکاف در دیکتاتوری شاه و رشد تضاد بین گروه بندی های امپریالیستی امریکایی

جنبش توده ای سرفیای روبه رشد نهادوار شد خود هر دم دامنه وسعت بحران عمومی سرمایه داری وابسته ایران را گسترش داد.

امپریالیسم امریکا طی رشد مداوم جنبش توده ای مدام سیاست خود را عوض می کرد تا آن را با تعادل های جدیدی که بین قدرت جنبش توده ای و نیروهای حاکم پدید می آمد منطبق سازد. با این امید که در هر مقطع تا سرحد امکان بتواند مانع اوچگیری بیشتر جنبش توده ای شود و راه سرکوب کامل آن را در کام های بعدی بگشاید.

امپریالیسم امریکادر همان سال ۵۶ به خوبی دریافته بود که دیگر حکومت به شیوه سابق نمی تواند ادامه یابد و حاکمیت انحصاری سرمایه انحصاری دیگر قادر به ادامه حیات و کنترل اوضاع به همان روال سابق نیست.

در این مقطع امریکا این طور حساب می کند که برای این که با رشد بحران حاکمیت طبقه سرمایه دار کاملاً از هم نیفتد لازم است که بخش های دیگر این طبقه یعنی بورژوازی لیبرال هم در قدرت سهیم شوند.
امریکا کوشید تا کار از کار نگذشته است این موضوع را به رژیم شاه حالی کند. از رژیم در اولین گام کمرپندها را کشید و کابینه بوروکرات - تکنوکرات آموزگار را روی کار آورد تا با حدیث بیشتر و تقویت قوه اجرائی ار پس بحران برآید.

آن زمان هموز امریکا تصور می کرد از کابینه علی امینی می تواند کاری ساخته باشد. شاه روی کابینه آموزگار اصرار ورزید. وقتی چیزی کمتر از سنجایی یا بختیار نمیتوانست قرض مسکنی برای احتضار رژیم شاه باشد ، شاه روی شریف امامی اصرار می کرد. وقتی به بختیار تن داد که دیگر جنبش توده ای نه کوچکترین حاشی برای شاه باقی گذاشته بود و نه مردم کمترین اعتمادی به آلترناتیو لیبرالی داشتند.
چوچ بال ، مشاور سیاسی وزارت خارجه امریکا ، در اوایل پائیز ۵۷ پس از قبول این که رشد جنبش توده ای ادامه حاکمیت انحصاری سرمایه انحصاری وابسته را غیرممکن ساختند. پنج آلترناتیو احتمالی حاکمیت سیاسی را مورد ارزیابی قرار می دهد و از میان این پنج حالت سه حالت مشخص را انتخاب می کند و بر مبنای

سیاست امپریالیسم امریکا و حاکمیت سیاسی نوین ...

بقیه از صفحه ۷

عدم تشخیص موقعیت و تلاش برای حفظ رژیم شاه اورادرجلوگیری از قیام توده‌های ناتوان ساخت و بخش عمده‌ای از قدرت را به خارج از دستگاه "رسمی" برتاب کرد. قدرتی که این بار کاملاً ماهیتی خرد بورژوازی یافته بود.

با این همه امریکا مصراحت می‌کشد دستگاه دولتی را تقویت کند و جناح آیت‌الله خمینی را هر چه بیشتر به سوی بورژوازی لیبرال و به سوی سپردن هر چه بیشتر قدرت به دست این کابینه بکشد. کشفکن بر سر نام جمهوری ایران که "اسلامی" باشد یا با نام دهن برکن "دمکراتیک اسلامی" تزئین شود، کشفکن بر سر نقش و حدود اختیارات کمیته‌ها و دادگاه‌های انقلاب، کشفکن بر سر حد تصفیه عناصر رژیم سابق و تعقیب و کفرآستان کشفکن بر سر حد ضبط اموال سرمایه‌داران بزرگ و بسیاری از مسائل دیگر نمونه‌هایی است از مبارزه طبقاتی که بین بورژوازی لیبرال به رهبری بازارگان، شرعتمداری و خرد بورژوازی سنتی به رهبری آیت‌الله خمینی درگیر بود.

امپریالیسم امریکا بلافاصله بعد از قیام، دولت جدید ایران را به رسمیت می‌شناسد به سرعت و قاطعیت می‌کشد تا کاری نکند که موجب تضعیف دولت بازارگان گردد. روابط اقتصادی همچنان ادامه می‌یابد. مواد اولیه، قطعات و لوازم بزرگ می‌گردد. کالاها مورد نیاز که می‌توانست چرخ اقتصاد وابسته را که با قیام بازارگان استندابود از نو به گردش درآورد. هنوز با دست و دل بازی به ایران صادر می‌شود و خلاصه دولت امریکا می‌کشد کابینه بازارگان را به رها کردن و به انجام براتر قیام تا میزان زیادی از جنگ ماشین حکومتی به خارج از آن منتقل شده بود. از نوبه جای خود بازگرداند. دولت امریکا اکنون تنها یک امید دارد و آن این که دولت

افشاکری "دانشجویان مسلمان بی‌روخا امام" قبل از آنکه وسیله‌ای باشد برای طرد و انفراد کامل سرمایه لیبرال، وسیله‌ای شد برای مرعوب کردن و به انجام وظیفه و ادا داشتن آن. تریبون سفارت امریکا وسیله‌ای شد در دست سرمایه خرد برای مهار کردن قدرت طلبی بورژوازی.

بازارگان بتواند از صدها مشکلات برآید. دستگاه دولتی را احیاء کند، اختیارات از دست رفته را از نو برقرار سازد امپریالیسم امریکا این را بهترین وضعیت می‌داند که ممکن بود پدید آید. امریکا حساب می‌کرد چنانچه دولت بازارگان بتواند از پس بحران اقتصادی برآید چنانچه اقتصاد فلج شده را بازارگان احیاء کند و موقعیت او در قدرت سیاسی بطور چشمگیر تثبیت خواهد شد. امریکا آماده بود تا در این جهت از هیچ کوششی فروگذار نکند و بعد از دستگیری که آیت‌الله خمینی در آستانه قیام با انتخاب مهدی بازارگان به نخست‌وزیری با ترکیب آنچنانی کابینه‌اش از خود نشان داده نبود، در دل امپریالیسم امریکا طبیعتاً این امیدواری به وجود آمده بود که آینده برایش احتمالاً مطبوع تر از آن باشد که وی پیش‌بینی می‌کرد. حمایت همه جانبه از دولت بازارگان و ترسیم‌های مداوم در جهت کوشش به منظور تبدیل سازش به پروسه تحانسیمین آیت‌الله خمینی و بازارگان از تاکتیک‌هایی است که امپریالیسم امریکا در چند ماهه اول قیام به کار می‌بندد. و بسیار طبیعی است که این سیاست با استقبال بسیار گرم بورژوازی لیبرال مواجه باشد. چنانکه بود.

اما امیدواری امپریالیسم امریکا که در نتیجه تعیین کابینه بازارگان پدید آمده بود، نمی‌توانست تا مشاهده قدرت توده‌ای که در برابر بازارگان قد کشیده بود نوعی احساس با هم راه نکند. شوراها و انقلابی کارگران، کارمندان، سربازان و درجه‌داران، گسترش مبارزه در میان خلق‌های تحت ستم و از سوی دیگر نقش کمیته‌های خودجوش انقلاب، احکام دادگاه‌ها و از همه سهمتر رشد برق آسای آگاهی توده‌ای از عواملی بودند که کار بیشتر "طرح سوم" را با مشکل مواجه ساختند و آن را واداشتند در "گام" اول درخازند. دولت بازارگان در شش ماه اول پس از قیام موفق نشد هیچ یک از برنامه‌های را که از دستگاه امریکا سر داشت بیاد کند. قدرتی که خارج از دستگاه امریکی بود همچنان

بقیه در صفحه ۱۷

دیگر پرولتاریای آگاه هنوز شکل نگرفته بود تا این ضرورت را به خرد بورژوازی تفهیم کند و از سوی دیگر بازم بر اثر فقر آگاهی سیاسی و طبقاتی هیچ برنامه مشخص برای قبضه قدرت توسط خودش در دست نداشت. لذا تردیدی وجود نداشت که خرد بورژوازی سنتی همانقدر که در ازبای در آوردن حاکمیت سرمایه‌بصارای از پشتوانه قوی توده‌ای برخوردار بود. بهمان میزان در برپای داشتن حاکمیت نوین و با نابود کردن سلطه امپریالیسم ناتوان و عاجز است.

تحلیل خرد بورژوازی پیرامون فلسفه حاکمیت چنان عقب مانده بود که از الگوی "ولایت فقیه" و سیستم خلافت فراتر نمی‌آمد. چیزی که جز "حزب" و وجودش در تناقض با نظام کونی قرار می‌گرفت. چیزی که با واقعیت‌های حوام عصر امپریالیسم و عصر انقلابات پرولتاریائی کوچکترین سازگاری و تناسبی نداشت و نمی‌توانست داشته باشد. عقب ماندگی ذهنی خرد بورژوازی بیش از آن بود که در مخیله‌اش بگنجد که این سیستم بسیار پیچیده سرمایه‌داری انحصاری وابسته را در جهت منافع خرد بورژوازی چگونه می‌توان سازمان داد. تنها جریانی می‌توانست در رأس ارگان‌های اجرایی و نهادهای اجتماعی این نظام قرار گیرد که کوچکترین ابهامی به مضمون ولایت فقیه نداشته باشد. به علاوه بطور کلی در هیچ شرایطی خرد بورژوازی از لحاظ تاریخی نمی‌تواند آقای خودش باشد. او محصور است و باید بالاخره حاکمیت را به دیگری واگذارد. ولی این بدان معنا نیست که خرد بورژوازی از لحاظ سیاسی نمی‌تواند ماشین حکومتی را قبضه کند. وی به شرط اینکه از خرد بورژوازی محافظه‌کار و گذشته‌نگر به خرد بورژوازی انقلابی و آینده‌نگر فراروشده باشد، می‌توانست قدرت سیاسی را قبضه کند. به زبان دیگر از خرد بورژوازی که هنوز در کش از انقلاب سپردن قدرت به دست فقهاست از لحاظ سیاسی هم هرگز نخواهد توانست حکومت خود را تثبیت کند و از همین رو نمی‌تواند خودش آقای خودش باشد. زیرا آینده‌نگر نیست و نمی‌تواند ضرورت اتحاد با طبقه کارگر را درک کند. او بورژوازی لیبرال را متحد خویش می‌انگارد.

او باید و محصور است مهار امور را که پشتوانه قدرت توده‌ای خویش به دست آورده است به دست بورژوازی بسیار دوقط از بیرون دستگاه بوروکراسی و ارتش، به زور ارگان‌هایی که قیام سازمانگر آن بود و به زور فشار توده‌های بورژوازی را کشتن نماید و به تبعیت وادارد. به عنوان مثال آیت‌الله خمینی خوب می‌دانست حسن نتیجه به اصطلاح "از خودسان نیست اما او در این شرکت نمی‌گماید و فکری نمی‌کند تنها به کمک حمایت توده‌ای وسیعی که پشت سر دارد می‌تواند او را به تبعیت وادارد که برای خرد بورژوازی کارکنند بورژوازی. فریبی، بازارگان، سنجایی، ممدنی، معین و دیگران همه و همه را که بازارسیسم می‌بینیم اینها که در رأس اموند خرد بورژوازی نیستند. اما با این حال خرد بورژوازی آنان را به خدمت گرفته است و حتی در رأس دستگاه بوروکراسی و ارتش هم ایشان را جای داده است و با وجود تمام بدبینی و تردیدی که نسبت به دوستی با آنان دارد، با آنها سازش می‌کند و قدرت رسمی را بد آنها می‌سپارد.

امپریالیسم امریکا در مقطع قیام مانور پیچیده‌ای را آغاز کرد. او با تمام نیرو کوشید تا وحدت هر چه گسترده‌تری بین جناح‌های لیبرال با جریان‌های خرد بورژوازی برقرار شود و اعتماد آیت‌الله خمینی و روحانیون دمکرات مثل طالقانی هر چه بیشتر به سوی لیبرال‌ها جلب شود. امپریالیسم امریکا می‌کوشید با تاکتیک و تبلیغ روی خطر کمونیسم و مشخما با مطرح کردن خطر سرخ از ناآگاهی و عقب ماندگی خرد بورژوازی به نفع تحکیم پیوند با بورژوازی و جلب اعتماد بیشتر وی نسبت به بورژوازی بهره‌بردار می‌کند. وقتی به لیست اعضای کابینه بازارگان و وضعیت ارتش نگاه می‌کنیم درمی‌یابیم که "طرح سوم" حرج‌یال با موفقیت بسیار پیاده شده است منتهی یک چیز هست و آن این که نهاد های خودجوشی از دل انقلاب بیرون زده است که اساساً کابینه دستگاه دولتی را به هیچ می‌گیرد. شوراها و کارگری‌و کارمندی کمیته‌های محلی و قدرت مملع غیر رسمی همان ۳۰ هائی که بازارگان می‌گوید تا وقتی در دست مردم باشد بدرو می‌بندد، فرصت نمی‌دهد تا آنرا که آقای حرج‌یال پخته بود آقای بازارگان بخورد توده‌های قیام کننده بدهد. امریکا بسیار افسوس خورد از این که چگونه

سیاست‌های روحانیت به شمار می‌رفت. تلاش همه جانبی از طرف هر سه جناح برای حفظ ارتش آغاز شد. تلاش زیادی به عمل آمد که ارتش بتواند روی پای خود بایستد. چراکه همه آنها می‌بایست بعداً همان ارتش را برای مهار جنبش توده‌ای و حفظ نظام طبقاتی به کار گیرند.

اما قدرت ارتش زیر بار شدیدترین فشارهای

خرد بورژوازی نیز می‌کوشید پس از حذف دیوار سلطنتی و دولت" با رکن دیگر قدرت حاکمیت سرمایه‌انحصاری یعنی ارتش کنار بیاید و این از نظر امپریالیسم امریکا از "مثبت‌ترین" و "علاقه‌نرین" سیاست‌های روحانیت به شمار می‌رفت.

توده‌ای واقعا خرد شده بود. با فرار شاه ارتش دیگر اصلاً نمی‌توانست روی پای خود بایستد. او چکی‌ری حماسی جنبش توده‌ای حاشی برای اجرای "طرح دوم" باقی نگذاشت. قیام نقطه پایانی بود بر شکست کامل این طرح. ارتش از پای درآمد و سرمایه انحصاری دیگر چیزی در کسبه نداشت که با آن به معامله بنشیند تلاش برای اجرای "طرح دوم" زیر خیزش عظیم جنبش توده‌ای چنان پریشان مدفون شد که حتی روی کارهای طرح‌های سازش بعدی هم موثر افتاد.

امپریالیسم امریکا کار روی "طرح سوم" را آغاز می‌کند. طرحی که "گام به گام" باید انجام می‌پذیرفت. نخستین گام سازش بین بورژوازی لیبرال و خرد بورژوازی سنتی باید کونه‌ای صورت می‌پذیرفت که احیای ارگان‌های اجرایی (دستگاه بوروکراسی و ارتش) به تدریج هر چه بیشتر در اختیار بورژوازی لیبرال قرار گیرد. در گام دوم باید کوشش شود که زمینه برای اجرای طرح دوم فراهم آید یعنی نمایندگان سرمایه انحصاری در کابینه‌ها و نو شرکت داده شوند. از این نظر لازم بود در گام اول دقیقاً مواظب بود که سازمان سیاسی سرمایه‌انحصاری چنان متلاشی نشود که برداشتن گام دوم را با اشکالات اساسی مواجه گرداند. در گام سوم می‌بایست با حذف یا استحاله ارگان‌های خرد بورژوازی، برای احیای "طرح اول" یعنی سازش بین بورژوازی لیبرال و سرمایه انحصاری فراهم گردد و در گام نهائی در ترکیب حاکمیت هژمونی به دست سرمایه انحصاری بیافتد که تنها سازمانگر واقعی این سیستم سرمایه‌داری وابسته است.

در پیشبرد این استراتژی امپریالیسم امریکا نقاط ضعف و قوت مشخصی داشت. مهمترین اشکال کنار امریکا در این بود که بورژوازی لیبرال هم در اقتصاد و هم در سیاست بر اثر ۱۵ سال حکومت افسارگسیخته سرمایه‌انحصاری چنان لهنده شده بود که هیچ وجه نای برخاستن نداشت. او نه کوچکترین پایگاه‌هایی در میان توده‌ها داشت و نه یک قدرت اقتصادی به حساب می‌آمد. این جناح خودی نیروئی نبود که بتوان روی آن حساب کرد. اما نقطه قوت سیاست امپریالیسم امریکا در حای دیگر نهفته بود. خرد بورژوازی سنتی، تحت رهبری روحانیت که روز به روز نفوذ و قدرتش در جنبش توده‌ای گسترش می‌یافت و تثبیت می‌شد چنان از لحاظ سیاسی - طبقاتی، عقب مانده بود که خودش قطعاً نمی‌توانست آقای خودش باشد. این خرد بورژوازی را عدم شکل پرولتاریا و عقب ماندگی نسبی طبقه کارگر در درک منافع خویش یعنی عقب ماندگی شرایط ذهنی جنبش کارگری در رأس جنبش قرار داده بود.

این رهبری نه برنامه‌ای برای خود داشت و نه خطی معینی به سیاست مدونی داشت نه هیچ چیز دیگری که لازم دست‌یابی کامل به قدرت، تشکیل دولت و اداره امور است. خرد بورژوازی سنتی در وضعیت قراردادی که از یک سو بر اثر فقر آگاهی طبقاتی ضرورت اتحاد با پرولتاریا را به هم و حتمی پذیرفت با به زسان

سیاست امپریالیسم امریکا و حاکمیت سیاسی نوین ...

بقیه از صفحه ۸

نماید. بعد از پیروزی برد یکتانوری شاه، سطح آگاهی توده‌ها در چنان حدی قرار گرفت است که تنها به کمک کوشش های

همین که سمت افشاکری "دانشجویان مسلمان پهلوی" است از جانب جاسوسهای امریکا به سوی جاسوسهای ایرانی چرخید، وقتی جهت ملی مبارزه افشاکرانه به جهت طبقاتی علیه سرمایه لیبرال متوجه شد و پای مراغهای و امیرانتظام و میناچی به میان آمد. صف آرائی سرمایه متوسط در برابر سرمایه خرد در درون دستگاه حاکم وضع انفجار گوناگونی به خود گرفت.

آزاد بخواننده است که عوامفریبی سرمایه داری می تواند موثر واقع شود و مورد تعرض توده‌ها قرار نگیرد. پوشش مذهبی نیز با توجه به عملکرد و نقش خرد-بورژوازی سنتی و غلظت احساسات مذهبی توده‌ها وسیله بسیار مناسب دیگری برای عوامفریبی به شمار می رود. از اوایلین ماه پائیز اسفند، امپریالیسم امریکا کوشید است با یک ائتلافی نوین و سراسری لیبرالی-فئودال را تدارک بیندواند و رایجترین نفوذ غالب، اعتبار خرد-بورژوازی در حاکمیت گرداند.

اما گسترش تلاش‌های امپریالیسم امریکا و متحدین داخلی اش برای سازماندهی یگالتزانی قوی قدرت، از جانب خرد-بورژوازی سنتی-سیاسی نماند. مجموعه فعل و انفعالات یاد شده همراه با گسترش نگرانی‌های سرمایه خرد از فعالیت‌های لیبرال‌ها و ارتباط آنان با سفارت بوش جدیدی را بر مواضع بورژوازی و امپریالیسم سازمان داده که شایع ترین نقطه آن تسخیر سفارت امریکا بود.

تاکتیک تسخیر سفارت چه از نظر سیاسی، چه از نظر سازمان‌یابی کاملاً مضمونی خرد-بورژوازی داشت. تسخیر سفارت برجسته ترین نمود فعالیت آتاریستی و چشم آهنگ یک خرد-بورژوازی عقب مانده بود. تسخیر سفارت نمودی بود از ضعف خرد-بورژوازی پرخاشگر در برابر ستمگری امپریالیسم که آسوده نمی نشیند و دائم "توطئه" می کند.

شاهد نشان می دهد که امپریالیسم امریکا به خوبی بی دانسته است که تغییر تاکتیک وی نسبت به حاکمیت واکنش‌های منفی نیرومندی را نسبت به سیاست‌ها و ایران ایجاد خواهد کرد تا حدی که طبعاً امریکایی باید انتظار بهبود روابط با جناح خمینی را برای کوتاه مدت داشته باشد. اما امریکا تصور نمی کرد که خرد-بورژوازی از تاکتیک تسخیر سفارت استفاده می کند و به چرخدگی، بعد از تسخیر سفارت جریان‌های مختلف سیاسی در برابر آن موضع گیری کردند. به جز برخی نیروهای پراکنده چپ تقریباً همه نیروها از ائتلاف سفارت به نفعی پشتیبانی کردند. حرکت نوینی حول محور "سازره" ضد امپریالیستی شکل گرفت. انوریتنه جناح پهلوی "امام" به ویژه خود خمینی که در جنگ کردستان نسبتاً از دست رفته بود از نو تقویت و با پیام ۲۶ آبان آیت الله خمینی قوت بیشتری یافت. خمینی گفتار همه می خواهد که همه قلم‌ها و مسلط‌ها را به سوی شیطان بزرگ یعنی امریکا نشانه روند و در عمل نیز تا حدودی چنین شد. میلیون‌ها نفر در چندین هفته متوالی چندین بار در هفته در برابر مرکز حاسوسی امریکا رژه رفتند و علیه امپریالیسم امریکا شعار دادند. مصاحبه‌های متعددی از جانب آیت الله خمینی با خارجیان با هدف تحقیر و افشای امریکا صورت گرفت. تاکتیک نیمه آتاریستی گروگان گیری و سلب‌های شد برای اینکه ظلمی که طی سالها بر مردم ماروان گشته است به گوش جهانیان برسد.

مطبوعات امپریالیستی هم تبلیغات خود را گسترش دادند. آنها بیش از پیش تبلیغات به اصطلاح ضد ارتجاعی را در این می زدند و زوی اعدام ها و ویژه اعدام روسپیان، حجاب و مسئله زنان، بهیکاری و مشکلات اقتصادی، فشارهای ضد مکتب و سانسور مطبوعات تعطیل احزاب، شلاق زدنی و محاکم شروع... تبلیغ و تاکتیک کردند. چهره‌های که این مطبوعات و شبکه رادیو-تلویزیونی اروپا و امریکا از خطا "امام" و خود خمینی در ذهن مردم جهان ترسیم می کردند چهره‌ای بود

بقیه در صفحه ۱۸

دیده بود. دایمی که می کوشید با تحریک خرد-بورژوازی ناآگاه علیه جنبش کمونیستی و نیروهای انقلابی و دامن زدن به بیم و هراس وی از کمونیسم او را به سوی خود بکشاند. اما خرد-بورژوازی تنها نمی از توپ می کشاند. امپریالیسم را می پذیرد و همه تلاش خود را صرف سرکوب جنبش کمونیستی و بطور کلی جنبش انقلابی می کند. بی آنکه دست دراز شده سرمایه انحصاری و انحصارات جهانی را مستقیماً بفرسارد. شکست سیاست به غایت ناشایسته سرمایه خرد در کردستان، تشدید بحران اقتصادی، گسترش اعتراضات کارگری و بطور کلی گسترش نارضایتی عینی مبارزه طبقاتی، خرد-بورژوازی حاکم را اندکی به هوش می آورد. توهم نه شرقی نه غربی و ولایت فقیه تا حدود زیادی شکسته می شود و چرخش نوینی در سیاست وی پدید می آید. چرخشی که مضمون آن مشخصاً تقویت سنت گیری علیه امپریالیسم امریکا و مبارزه با قدرت طبلی و سازشکاری بورژوازی لیبرال بود. از سوی دیگر همه شاهد نشان می دهد که امپریالیسم امریکا نیز از اوایل مهرماه بطور قطع به این نتیجه رسیده

شورای کارگری و کارمندی، کمته‌های محلی و قدرت مسلح غیر رسمی همان ژ-۲ هائی که بازرگان می گوید تا وقتی در دست مردم باشد بند روی بند نمی ماند، فرصت نمی دهند آشی را که آقای جرج پال پخته بود، آتشی بازرگان به خورد توده‌های قیام کننده بدهند.

است که سیاست نزدیکی بیشتر با خمینی و تقویت حمایت از دولت بازرگان، دولتی که کمی بزرگی خاصیت تراز آن است که کاری از وی نگردد، کاری از پیش نمی برد. خرد-بورژوازی هنوز آمادگی زیادی برای قرار گرفتن در مسیر اجرائی "طرح دوم" از خود نشان نمی دهد و همچنان سماجت می کند، سیاست کوشش در جهت جلب وی بی نتیجه می ماند. از این رو کوشش‌های پنهان و آشکار دیگری آغاز می شود که مضمون آن در تمام موارد متحد کردن جبهه آسیب دیده جریان‌های وابسته به طبقه سرمایه دار بوده است.

افشاکری‌های سازمان چریکهای فدائی خلق ایران "دانشجویان مسلمان پهلوی" و دیگر نیروهای انقلابی حقایق بسیار مهمی را فاش ساخت. حقایقی که می توانست در سمت گیری درست نیروهای انقلابی اثرات بسیار مثبتی از خود به جای نهد. در این مسیر امریکا می کوشد تا با یک رشته طرح‌های ضربتی تمام جناح‌های سیاسی بورژوازی را تحت یک پوشش لیبرالی به هم نزدیک و با هم متحد و همسو گرداند.

ما موران سیاسی امریکا بطور فعال دست به کار شدند. دیدارها و ملاقات‌های پنهانی لیبرال‌ها چه در دستگاه حاکم و چه بیرون از مدار قدرت آغاز می شود. سرمایه انحصاری که در شرایط فعلی نمی تواند برای خود کلوب جداگانه باز کند، برای نمایندگان سیاسی خویش کارت عضویت در باشگاه لیبرال‌ها را اخذ می کند. جبهه ملی ومدنی، حزب جمهوری خلق مسلمان، بهتیار در خارج، شریعت‌داری و دیگر روحانیون طرفدار وی، نهضت رادیکال، یک جناح از نهضت آزادی، باند‌هایی در درون ارتش، برخی از روحانیونی که زیر پوشش خطا "امام" قرار گرفته‌اند، خوانین قشقایی، مولوی‌ها و سردارهای بلوچستان، خوانین بختیاری و بسیاری دیگر برای یک کاسه کردن نیروی خود تلاش‌های وسیعی را آغاز کردند. امپریالیسم امریکا در این میان طرح‌های دقیق و ظریفی را برای ارتباط گیری با این محافل به مورد اجرائی می گذارد. طرح‌هایی که با استقبال گرم همه لیبرال‌های راستین و دروغین مواجه شد.

مسافرت‌های بزدی به امریکا، طرح‌های امریکا با شریعت‌داری، تلاش مدنی برای برقراری رابطه با امریکا روابط اعضای نهضت آزادی با سفارت و بالاخره دیدارهای مهم چمران، بازرگان و بزیدی در الجزیره با برزیل و اسکسی از جمله حرکاتی است که در این زمینه تعقیب شده است که مضمون تمام آنها مفرود کردن خرد-بورژوازی و متحد گردانیدن جبهه سرمایه بوده است. پوشش لیبرالی-مذهبی این جبهه هم می توانست تا بیلات ضد فاشیستی و ضد یکتانوری توده‌ها را ارضا،

تحت انوریتنه روحانیت ضد امپریالیست که همگامی رهبری آیت الله خمینی را می پذیرفتند، قدرتمند عمل می کرد. نزدیکی بین جناح‌های بورژوازی لیبرال و خرد-بورژوازی سنتی با این بست مواجه شده بود. بیگاری و بحران اقتصادی روزه تزیاید بود. جنگ کردستان و یورش سرکوبگرانه خرد-بورژوازی به نیروهای چپ و انقلابی، ضمن این که در اولین لحظات چپ و رادیکال‌ها را تحت فشار گذاشت، سرمایه بورژوازی را هم در ترکیب حاکمیت به گونه‌ای محسوس کاهش داد. بورژوازی لیبرال انتخابات مجلس خبرگان را باختند بود. فرماندهی کل قوا مستقیماً در اختیار آیت الله خمینی قرار گرفت و یک بار دیگر دادگاه‌های انقلاب و سپاه پاسداران و کمیته‌ها موقعیت بهتری کسب کردند. در مجموع یورش‌های سرکوبگرانه مرادماه از یک موضع راست و ضد خلقی در اولین فاز خود جریان‌های چپ را شدیداً زیر فشار گرفت. هر چند که بورژوازی لیبرال هم چیزهایی را از دست داد و در دوم خود مشخصاً نفوذ توده‌های رهبری خرد-بورژوازی و در نتیجه تضعیف موقعیت خرد-بورژوازی در مجموع آوز

صدر فرمان بوش به کردستان مشخصاً زبان دبیذ زبانی که دامنه آن تقریباً سراسر ایران را فرا گرفت و مهمترین زبان آن تصعیف تنها نقطه اتکالی خرد-بورژوازی یعنی حمایت توده‌های بود که با توجه به بحران عمیق اقتصادی زمینه مساعدی برای رشد و اعتلای جنبش کارگری فراهم آورد.

امریکا نیز برای بهره‌گیری از این وضع خبیست برمی دارد. شکست سیاست امریکا در جهت همسرا کردن نمایندگان سیاسی خرد-بورژوازی با بورژوازی به راه آوردن آنان و تصعیف تنها تکبسه‌گاه خرد-بورژوازی یعنی حمایت توده‌های از عمده ترین عواملی است که در تغییر تاکتیک امپریالیسم امریکا نسبت به حاکمیت در ایران موثر افتاد.

امریکا نیز برای بهره‌گیری از این وضع خبیست برمی دارد. شکست سیاست امریکا در جهت همسرا کردن نمایندگان سیاسی خرد-بورژوازی با بورژوازی به راه آوردن آنان و تصعیف تنها تکبسه‌گاه خرد-بورژوازی یعنی حمایت توده‌های از عمده ترین عواملی است که در تغییر تاکتیک امپریالیسم امریکا نسبت به حاکمیت در ایران موثر افتاد.

تحت انوریتنه روحانیت ضد امپریالیست که همگامی رهبری آیت الله خمینی را می پذیرفتند، قدرتمند عمل می کرد. نزدیکی بین جناح‌های بورژوازی لیبرال و خرد-بورژوازی سنتی با این بست مواجه شده بود. بیگاری و بحران اقتصادی روزه تزیاید بود. جنگ کردستان و یورش سرکوبگرانه خرد-بورژوازی به نیروهای چپ و انقلابی، ضمن این که در اولین لحظات چپ و رادیکال‌ها را تحت فشار گذاشت، سرمایه بورژوازی را هم در ترکیب حاکمیت به گونه‌ای محسوس کاهش داد. بورژوازی لیبرال انتخابات مجلس خبرگان را باختند بود. فرماندهی کل قوا مستقیماً در اختیار آیت الله خمینی قرار گرفت و یک بار دیگر دادگاه‌های انقلاب و سپاه پاسداران و کمیته‌ها موقعیت بهتری کسب کردند. در مجموع یورش‌های سرکوبگرانه مرادماه از یک موضع راست و ضد خلقی در اولین فاز خود جریان‌های چپ را شدیداً زیر فشار گرفت. هر چند که بورژوازی لیبرال هم چیزهایی را از دست داد و در دوم خود مشخصاً نفوذ توده‌های رهبری خرد-بورژوازی و در نتیجه تضعیف موقعیت خرد-بورژوازی در مجموع آوز

یورش به کردستان و حمله به سازمان‌های سیاسی پیشرو و تعطیل دهها نشریه بورژوازی و ایجاد یک محیط اختیاقی شدید. بارزترین نشانه‌های پیروزی این وجه از سیاست امپریالیسم امریکا به شمار می رفت. امپریالیسم امریکا موفق شده بود که بر بستر سیاست آسمانی خرد-بورژوازی وزیر چتر شماری یعنی "نه شرقی، نه غربی" خرد-بورژوازی را وارد اردک علیه منافع تاریخی خود و علیه متحدین تاریخی خود اقدام کند. تنها در این زمینه بود که سیاست امپریالیسم امریکا که می کوشید مبارزه با جنبش کمونیستی و کارگری و مکتب‌های انقلابی را در خط مشی خرد-بورژوازی حاکم مسلط گردانند به موفقیت‌های چشمگیری نائل آمد. عقب ماندگی ذهنی خرد-بورژوازی یک بار دیگر آوارا مستقیماً در همان دایمی افکند که امپریالیسم امریکا را پیش‌تدارک

سیاست امپریالیسم امریکا و حاکمیت سیاسی نوین ...

بقیه از صفحه ۱۷

نیروئی قادر نیست در موقعیت کنونی حشیش ضد امپریالیستی، دموکراتیک خلق را مهار سازد و آنرا از شکوفائی بازم بپوشاند.

خلق مادر طول تاریخ مبارزات ضد امپریالیستی خود یک بار دیگر نیز شاهد این مانور سیاسی امپریالیسم امریکا بوده است. از منطقه حاکمیت رسیدن مصدق درآمد بیست و سه تا حوالی ۳۰ اکتبر ۱۳۳۱ امپریالیسم امریکا با بزرگ جلوه دادن قدرت نیروی "حزب توده" با بهره گیری استادانه از عقب ماندگی وسیع ذهنی اقدار وسیع خرده بورژوازی که قادر نبودند با یک آئینده نگری انقلابی متحدین تاریخی خود را به درستی بشناسند با تکیه بر تزلزل و بیم هراس و سازشکاری بورژوازی ملی می گوشید نیروهای ملی را به وحدت و همدستی با بورژوازی وابسته و وفودالها علیه جنبش کمونیستی فرا خواند.

تسلیمات امپریالیسم امریکا در شرایطی که سطح آگاهی طبقاتی و تاریخی توده ها بسیار پایین بود. در آن زمان موثری افتاد. بورژوازی متزلزل که بیشتر آنچه که از امپریالیسم امریکا بیم داشت از جنبش کارگری می هراسید، به پیروی از خط منی "ترومن به مقابله با حزب توده" و سرکوب جنبش کارگری همت گماشت. امریکا در فاصله کابینه اول مصدق می گوشید اولاً با حمایت همه جانبه و سخاوتمندانه وی را در برابر امپریالیسم انگلیس یاری دهد. ثانیاً با عمده کردن تصاد وی با جنبش کارگری و بهره گیری از بیم و هراس سرمایه داری از "خطر کمونیسم" مانع از آن شود که قطع سلطه انگلیس به رهائی خلق از یوغ امپریالیسم بینجامد.

حزب توده هم با پای خود در این دام افتاده بود و خیال می کرد مصدق امریکائی و شاه انگلیسی است و شعار می داد که "ما با هر دو جناح هیئت حاکمه مبارزه خواهیم کرد."

سیاست جهانی حزب کمونیست اتحاد شوروی پس از جنگ دوم جهانی بدستی دشمن عمده را امپریالیسم امریکا می شناخت و دنباله زوی کورگورانه حزب توده از سیاست جهانی حزب کمونیست اتحاد شوروی وقتی در کنار تحلیل وی از حاکمیت که کابینه همصدیق را امریکائی می شناخت قزاقی گرفت، دیگر سیاست رهایی بود که دشمن عمده را مصدق و نه شاه به حساب آورد و شعار "مبارزه با هر دو جناح هیئت حاکمه، مبارزه با وجه امریکائی او را عمده به حساب آورد. سیاستی که بورژوازی ملی با زرنگی تمام از آن سود می جست و در پرتو آن زهر ضد کمونیستی خود را تحت عنوان "توده منفی" به خورد توده می داد.

اما بعد از ۳۰ تیر که امپریالیسم امریکا براه آوردن مصدق نومیدی می شود و می بیند دوام حکومت وی می تواند بیش از همه متاع امپریالیسم جهانی را به خطر اندازد و موجب رشد نیروهای ترقیخواه شود. کمک های خود را به تدریج قطع می کند. از حمایت وی دست می کشد و اینطور وانمود می کند که حکومت مصدق خود عمده ترین عامل رشد جنبش کمونیستی و کارگری است و تنها از طریق سرنگون کردن وی می توان این خطر را مهار کرد. محدودیت ها و محاصره ها شروع می شود؛ توطئه ها و تهدیدات از این سو و آن سو تار و پود حکومت و حاکمیت را ترا می گرد و بالاخره پس از ۱۳ ماه تلاش در ۲۸ مرداد ۳۱ دسبروری امپریالیسم جهانی به سرکردگی امپریالیسم امریکا منقر می شود.

حزب توده "سبز" که تا حوالی ۳۰ تیر دشمن عمده را حکومت مصدق به شمار می آورد، پس از ۳۰ تیر سیاستی فاحشه بارتر از پیش در پیش گرفت. آنکه تاد بیروز دشمن عمده بود به عنوان برچدار مبارزه ضد امپریالیستی شناخته می شود و زهری، آن به در تئوری بلکه در عمل بد برهنه می شود. این بار "حزب توده" با دنباله روی از بورژوازی، با تبعیت از وی (و نه پشتیبانی از وی) در مبارزه ضد امپریالیستی، ملگترین شکست هارایبیرای جنبش کارگری و جنبش ضد امپریالیستی - دموکراتیک خلق به بار می آورد.

کودتای ۲۸ مرداد حکومت مصدق را ساقط کرد و این یک پیروزی بزرگ برای امپریالیسم امریکا بود. اما پیروزی بزرگش آن بود که این سقوط راه را برای سرکوب جنبش کارگری بر می گرد. سرکوبی که "حزب توده" نیز از قتل آغوش خود را با فراغ خاطر برای آن بازگشوده بود.

بورژوازی تن دهد. این بار می گوشید خطر عمده را ارتجاع (خرده بورژوازی) توصیف کند و همه نیروهای ضد ارتجاع (خرده بورژوازی) را با هم متحد گرداند. این بار در مطبوعات امپریالیستی در برابر تهاجمات خرده بورژوازی روی صورت دفاع از آزادی در برابر ارتجاع حاکم تبلیغ می شود. کوشش می شود جنبه اپوزیسیون زهمه نیروهای مخالف خرده بورژوازی حاکم تشکیل شود. این مطبوعات که تا آن روزها دشمن خونینی

تقریباً تمام احزاب لیبرالی در برابر مبارزه ضد امپریالیستی خرده بورژوازی می گفتند: "هر چه وسیع نمی تواند ضد امپریالیست باشد، آنها از خطر فاشیسم دم می زنند و با دلسوزی نسبت به اجفاتی که در حق کمونیست ها صورت گرفته است، روی وحدت کلیه نیروهای ضد فاشیست تأکید می گردند!

کمونیست ها بودند و خرده بورژوازی را نصیحت می کردند که اگر به آغوش ما نیایی آنجا ریشت به تو خنجسب خواهد زد. آنجا به نوعی دلسوزی برای کمونیست ها و استیانت از آنان روی می آوردند و آزادی برای همه دم می زدن. این بار کوشش می شود از انقلابیون واقعی که تا امروز خطر عمده محسوب می شدند، با مصالحت تحجیب به عمل آید.

تقریباً تمام احزاب لیبرالی در برابر مبارزه ضد امپریالیستی خرده بورژوازی می گفتند: "مرجع نمی تواند ضد امپریالیست باشد. آنجا خطر فاشیسم دم می زند و دلسوزی نسبت به اجفاتی که در حق کمونیست ها صورت گرفته است روی وحدت کلیه نیروهای ضد فاشیست تأکید می گردند (رتعام مطبوعات لیبرالی روی ضرورت اتحاد همه نیروهای آزادیخواه علیه انحصار طلبی حاکمیت و یک تازی او تبلیغ می شود.

آنها می گویند شرط دفاع از دموکراسی و آزادی در شرایط فعلی سیخ همه نیروهای آزاد بخواه علیه نیروهای عمده سرکوب است و اضافه می کنند این نیرو فعلاً در اختیار روحانیت حاکم قرار دارد و در قالب کمیته، محاکم شرع، سپاه پاسداران و... سازمان داده شده اند. بورژوازی لیبرال با پیشنهاد تشکیل جبهه اپوزیسیون وسیع علیه "ارتجاع" آشکارا دست دوستی به نیوی نیروهای انقلابی دراز می کند. این نوع تبلیغات دو فایده اساسی برای بورژوازی لیبرال دارد. اولاً این گونه شعارهای وحدت می توانند بهترین نقشی را در جبران بی حیثیتی این محافل ایفا نماید. ثانیاً این شعارهای وحدت به نحو بازی می تواند تبلیغات منفی را علیه اپوزیسیون انقلابی در میان توده ها سازمان دهد و بدین ترتیب ضریب را به "نیرو" اتحاد عمل طبقه کارگر و خرده بورژوازی و تنگنویس جنبه واقعی ضد امپریالیستی خلق وارد آورد.

اکنون پس از یک سال که از پیروزی قیام می گذرد رویدادهای تازه ای در عرصه حیات سیاسی میهنمان رخ داده است.

گسترش وسیع بحران اقتصادی رشتن شتابان جنبش انقلابی و متلاشی شدن وحدت صف خرده بورژوازی سنتی، در تعادل نیروهای سیاسی و اوضاع حاکمیت تاکنون تأثیرات محسوس به جای نهاده است. علاوه بر این کاهش نقش و حضور آیت الله خمینی در حیات سیاسی و انتخاب رئیس جمهور و پیروسه گسترش نقش حضور وی در حیات سیاسی نیز باید مورد توجه قرار گیرد. در اوضاع جدید تریبون سفارت امریکا روبه خاموشی رفته است. مجموعه این تحولات در کنار فرارسیدن انقلابی انقلابی در ترکیه، گسترش جنگ در افغانستان، تشدید مبارزه طبقاتی در پاکستان و اوچکیری مقابله توده های با رژیم بعث عراق و بالاخره فرارسیدن سال انتخاب رئیس جمهوری برای امریکا فضا روی سمت گیری سیاست امپریالیسم امریکا نسبت به حاکمیت سیاسی در ایران تأثیرات مشخصی را از خود برجای خواهد نهاد که بررسی جز به جز آنها را به بعد موکول می کنیم و سخن را با این پیش بینی قطعی پایان می دهیم که مبارزه تمام خلق های منطقه علیهم السلام همه تلاش های مذبوخانه امپریالیسم امریکا و بیگانه داخلی وی و علیترغیم آرزوی یوغ خرده بورژوازی سنتی ایران بر سر تن سرگ امپریالیسم و بورژوازی در راستای انقلابی و ترقیخواه و روز به روز شوکتانر خواهد شد. دیگر هیچ وسطا فحیح

سخ مرتجع که می خواهد همه چیز را به عقب برگرداند. ارتجاع مضمون عمده تمام تمایز بود که از روحانیت حاکم در صفحات تلویزیون ها و مطبوعات اروپا و امریکا به چشم می خورد. آنها همه خمینی را به عنوان دشمن تمدن و مظهر تخریب معرفی می کردند. بعد از اشغال سفارت، فشار برای تضعیف موقعیت سرمایه خرد و به زیر کشیدن هر چه سرمایه تر از داخله نیز گسترش بیشتری یافت از آذرماه آیت الله شریعتمداری علناً و رسماً اعلان جنگ داد. حرایات قم و تبریز و درگیری های آشکار آصفهان و وسایل پشت برده متشددانه ها است از سیخ و تعرضی که از جانب محافل سرمایه داری وابسته صورت می گرفت. در این ماهها دیگر شریعتمداری و خمینی که در نوروز امسال هر دو رای خود را به صندوق جمهوری اسلامی ریخته بودند، جارجویه وحدت را شکستند و علناً و رسماً در مقابل هم جبهه گرفتند. بخصوصی حزب خلق مسلمان تبریز تا حد شورش آشکارا شعار "مرگ بر خمینی" پیش رفت که با ضد حمله ای که از هرسو علیه آن صورت گرفت کاری از پیش نبرد سر حایش نشست. از سوی دیگر همین که سمت "دانشجوی" دانشگاه مسلمان پیرو خط امام" از جانب حاسون های امریکا به سوی جاسوس های ایرانی چرخید وقتی حجت ملی مبارزه انقلابیانه به حجتی طبقاتی علیه سرمایه لیبرال متوجه شد و پای مراغای و امیرانتظام و میناچی به میان آمد صف آرائی سرمایه متوسیط و سرمایه خرد در درون دستگاه حاکم وضع انفجار گونا می به خود گرفت. آن حمایت از زره های برشکوه اول که مورد تأیید همه نیروها قرار گرفته بود این بار به مخالفت و اعتراضات و تهمت پراکنی تبدیل شد. شورای انقلاب بطور آشکار به مقابله دانشجویان بر خاست و تنها نیروهای چپ انقلابی بود که واقعا خواستار ادامه بدون قید و شرط افشاکاری ها بودند. این افشاکاری ها چنانچه همه جانبه ادامه می یافت حشینی می توانست: بیش از اعدام عوامل رژیم سابق به سازمان سیاسی سرمایه وابسته آسیب رساند. ولی سرمایه لیبرال هم شریک دزد بوده و هم رفیق قافله. او می خواست هم با سرمایه خرد دوستی کند و هم به همسر از امپریالیسم امریکا بگیرد و عقب ماندگی سرمایه خرده هم اینطور به او می فهمانید که بدون دوستی با سرمایه لیبرال نمی تواند روی پای خود بایستد تا بتواند در برابر امریکا ایستادگی کند. از این نظر مسلم بود که افشاکاری نمی تواند بطور همه جانبه ادامه یابد. افشاکاری وسیله ای باشد برای طرد افراد کامل سرمایه لیبرال و وسیله ای ضد برای مرعوب کردن و به انجام وظیفه و داشتن آن، تریبون سفارت امریکا وسیله ای شد در دست سرمایه خرد برای مهار کردن قدرت طلبی بورژوازی. این تریبون همان نقشی را بر عهده گرفت که قبلاً جنبش توده های برعهده داشت.

امپریالیسم امریکا که در روزهای قبل از قیام دراندیشه تقویت دولت بارزگان، حمایت وی در برابر دشمنان بود امپریالیسم امریکا که در آن ایام با دست و دل بازی کالا، مواد خام و لوازم یدکی به ایران صادر می کرد و از نظر سیاسی نیز می گوشید موضع ایران را تقویت کند - ناوگان خود را در منطقه مدافع حاکمیت ایران معرفی می کرد. این بار سیاستی درست عکس گذشته در پیش گرفت. حمایت نظامی به تهدید نظامی، همسویی سیاسی به فشارهای سیاسی، کمک اقتصادی به تحریم اقتصادی و تمجیدات دیپلماتیک به تبلیغات منفی بدل شد. امپریالیسم امریکا برای مقابله با جناح تخریب کننده سفارت کوشید یک صف آرائی جهانی ایجاد کند و از تمام کشورهای هم پیمان خود خواست که ضوابط تحریم اقتصادی، تحدید یا قطع روابط دیپلماتیک و فشارهای سیاسی بین المللی را بپذیرند.

سیاست امریکا نسبت به مبارزه طبقات در ایران نیز دچار دگرگونی های اساسی شد. امریکا که قبلاً می خواست خمینی را به بارگان نزد بگرداند. اکنون می گوشید بارزگان و بطور کلی سرمایه لیبرال را هر چه بیشتر از خمینی و سرمایه خرد دور گرداند و تمام جناح های طبقه سرمایه دار را بطور مستعمل متحد گرداند. امریکا که قبلاً قدرت مسلح کمونیست ها را در ذهن خرده بورژوازی جهان مضمون ترسیم کرده بود که از بیم آن در شوروازی ساهنده شود. امپریالیسم که سابقاً می گوشید کاری کند که خرده بورژوازی حیطه خطر را از جانب کمونیست ها و حش کمونیستی بیداد و بر همین اساس بتدریجی سا